بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 1 آبان 1396.

مرحوم شهید صدر 5 صورت را مطرح می فرمایند که درباره اش بحث کنند. می فرماید متعلَّق تکلیف گاهی اوقات صرف الوجود است. یعنی طبیعت بدون هیچ معونه زائده. گاهی اوقات اول الوجود هست. گاهی اوقات وجود به نحو استقراغی هست. وجودات متعدد. گاهی اوقات مجموع وجودات هست. صورت چهارم و صورت پنجم گاهی اوقات متعلَّق تکلیف چیزی هست که آن عمل خارجی محصِّلش هست. محصَّل از آن عمل خارجی است. این 5 صورت را ایشان مطرح می کنند و در مورد احکامشان صحبت می کنند. ما حالا به احکامش کاری نداریم. اصلا بین صورت اول و صورت دوم می خواهیم ببینیم اصلا فرقی تصویر دارد بین اینها. فرق متصور هست یان یست. برای اینکه مطلب روشن شود یک نکته ای را که شهید صدر اینجا مطرح کرده بودند و ما طرحش نکرده بودیم به نظرم یک بار دیگر این را طرح کنیم مناسب است. شهید صدر در صورت اول خب این نکته را متعرّض شدند که بین امر و نهی دو فرق وجود دارد. یک فرق این است که امر واحد اگر امر به صرف الوجود تعلّق بگیرد صرف الوجود با یک فرد ایجاد می شود با انعدام جمیع افراد معدوم می شود. این یک بحث. یک بحث دیگر اینکه ظاهر امر این است که متعلَّقش یک فرد صرف الوجود است. ولی ظاهر نهی این است که متعلّقش متعدد است. به عدد افراد منحل می شود. این دو بحث دو بحث جداگانه است و نباید این دو بحث را با هم دیگر خلط کرد. در مورد این بحث دوم که چرا ظاهر نهی انحلالیّت هست ایشان این طوری بیان دارند. می گویند که اگر نهی انحلالی نباشد یعنی مفسده ای باید ما داشته باشیم. مفسده واحدی داشته باشیم. اگر انحلالی باشد یعنی مفسده ها متعدد است. یعنی به عدد افراد مفسده متعدد می شود. بر فرضی که نهی انحلالی باشد باید مفسده واحد داشته باشیم. این مفسده واحد یا متعلّق به صرف الوجود است

یعنی متعلَّق به تعبیر ایشان عرض کنم خدمت شما عین

این عین تعبیرش را می خواستم بیاورم بهتر بود. حالا اگر مباحث الاصول را جلد سومش را برای من بیاورید عین تعبیرش را بگویم. جلد سوم از قسم ثانی را اگر بیاورید. ایشان می فرمایند که اگر مفسده واحد باشد این مفسده واحد یا متعلَّق به احد الوجودات علی سبیل البدل هست یا متعلّق به مجموع الوجودات هست. اگر متعلَّق به احد الوجودات باشد علی سبیل البدل، این احد الوجودات با اول الوجود محقّق می شود. وقتی با اول الوجودات تعلّق گرفته است دیگر نباید نهی به طبیعت تعلّق بگیرد. نهی باید به اول الوجودات تعلّق بگیرد. بنابراین ظهور نهی در اینکه به طبیعت تعلّق گرفته است اقتضا می کند که این شکل مراد نباشد. اگر مبغوض ما مجموع من حیث المجموع باشد مجموع وجودات، باید نهی به آخر وجود تعلّق بگیرد چون جزء اخیر علت تامه جزء اخیر تحقق این مجموع من حیث المجموع آ[رین فرد هست. بنابراین نباید نهی به طبیعت تعلّق بگیرد. باید به وجود آخر تعلّق بگیرد. بنابراین از این استفاده می شود که حکم به نحو انحلالی هست و متعدد هست به تعدد افراد. خب این بیانی هست که شهید صدر دارند. اینجا آقای حائری در حاشیه اشکالاتی دارند و امثال اینها. من به اشکالات ایشان نمی خواهم بپردازم اصل این نگاهی که ایشان به طبیعت دارند را می خواهم از ای استدلال استنتاج کنم. ایشان طبیعت را تصوّری که از طبیعت دارند می گویند کأنه طبیعت لا به شرط، طبیعتی که بدون هیچ قید و شرطی داشته باشد این طبیعت بدون قید و شرط یک ابهامی در نگاه ایشان هست. کأنه این طبیعت بدون قید و شرط با اولین وجود تحقق پیدا میکند. بحث این است این با وجود دوم هم تحقق پیدا می کند یا خیر. با وجود سوم هم تحقق پیدا می کند یا خیر. اگر این طبیعت با همه وجودات تحقق پیدا می کند هیچ قیدی نداشته باشد نباید با یک فرد امتثال شود. این طبیعت محقّقش هم فرد اول است هم فرد دوم است هم فرد سوم است و هم فرد چهارم است. اینکه می خواهیم بگوییم که طبیعت محققش یک فرد است به خاطر این است که ما یک چیزی زائد بر اصل طبیعت ملاحظه کردیم. اگر طبیعت ببینید طبیعت ذاتش را ملاحظه کنیم این طبیعت می تواند به این وجود وحدانی طبیعت را ملاحظه کنیم طبیعتی که به یک وجود ملاحظه شود یا این طبیعتی که به تعدد افراد وجود دارد. این دو تا ملاحظه هر دو شان ملاحظه ای هست خارج از ذات طبیعت و اگر ما هیچ ملاحظه ای ضمیمه ذات طبیعت نکنیم نمی توانیم بگوییم آیا با وجود اول تحقق پیدا میکند یا خیر. این طبیعت را یک طبیعتی که متکثّر الوجود هست ملاحظه کردید یا واحد الوجود است ملاحظه کردید؟ این تصویری که اینجا شهید صدر دارند به نظر من یک تصویر مبهمی است. یعنی اینکه ابتدا طبیعت را که ملاحظه می کنند می گویند این طبیعت به نحو صرف الوجود است بلا أیّ معونهٍ زائده با اولین وجود تحقق پیدا می کند. همین که بلا معونهٍ زائده اگر با اولین وجود تحقق پیدا می کند قهرا وجود دوم و سوم و چهارم و پنجم محقق آن طبیعت بدون هیچ معونه زائده ای نیست. پس چطور شد در نواهی همین طبیعت را شما می گویید فرد دوم و سوم و چهارم هم اینها محقق آن طبیعت هستند. بنابراین به نحو انحلالی باید تصور کرد. این دو تا با هم دیگر قابل جمع نیستند. از یک طرف در باب اوامر شما امر را می گویید با یک فرد محقّق می شود. در باب نواهی می گویید نهی اگر به طبیعت بدون هیچ قید و شرطی بخورد باید همه افراد طبیعت محقّق شود. یعنی همه افراد ترک محقّق شود تا نهی

هر فرد اولش فرد دومش فرد سومش فرد چهارمش همه اینها مبغوض هستند و همه اینها معنون طبیعت بلا قید و شرط هستند. اگر در باب نواهی فرد دوم و سوم معنون طبیعت منهی هستند طبیعتی که بلا قید و شرط هست چرا در باب اوامر چنین نیست؟ نکته اصلی اش این است که طبیعت بدون قید و شرط نه صرف الوجود است نه مطلق الوجود. هم ملاحظه طبیعت به عنوان صرف الوجودی یک ملاحظه زائد بر اصل الطبیعه هست و هم ملاحظه طبیعت به نحو مطلق الوجودی این ملاحظه زائد است. حالا که چنین شد اینکه طبیعت را صرف الوجود ملاحظه می کنیم یعنی چه؟ یعنی طبیعت را به گونه ای ملاحظه می کنیم که آن عدم مطلق را بشکند. حالا یک نکته دیگر هم ضمیمه کنم. ما طبیعت را گاهی اوقات به نحو فرد مردّد ملاحظه می کنیم. یعنی اینکه ممکن است فرد اول باشد فرد دوم باشد فرد سوم باشد فرد چهارم باشد. این یک نوع ملاحظه است. فردی که هیچ گونه تعیّنی ندارد. مثلا در بحثی که من می گویم جاء رجلٌ. جاء رجل هزار تا انسان هست ممکن است زید باشد عمرو باشد بکر باشد خالد باشد این مشخّص نیست که کدام یک از اینها هست. اینکه می گوییم شما طبیعت را موجود کن، مرادتان چیست؟ مرادتان این است که طبیعت علی البدل را محقق کن یعنی طبیعتی که تعیّن ندارد؟ خب تعیّن ندارد ممکن است این زید باشد یا عمرو باشد. فرد اول باشد فرد دوم باشد فرد سوم باشد. این طبیعت لامعیّن. این طبیعت با فرد اول محقق نمی شود چون لا معیّن است. چون گفته اید طبیعت یکی از افراد طبیعت. یکی از افراد طبیعت فرد دوم هم یکی از افراد طبیعت هست. فرد سوم هم یکی از افراد طبیعت است. فرد آخر هم یکی از افراد طبیعت هست. پس اینکه ما می گوییم مطلوب من فرد علی البدل هست نه این هم باید بیشتر بگویید. اولین فرد علی البدل باید بگویید تا فقط بر اول منطبق شود. اگر صرف الوجود را یعنی آن چیزی که به وسیله او نقض عدم حاصل شده است. و قبل از او نقض عدم نبوده است خب آن اولین وجود است به این معنا ناقض عدم است. البته به یک معنای دیگر ناقض عدم وقتی ده فرد ولو در طول زمان حاصل شوند، حالا ناقض عدم را هم ما دو جور می توانیم تصویر کنیم. ببینید اگر یک فردی الآن از طبیعت موجود شد. بعد یک فرد دیگر موجود شد. بعد فرد سوم موجود شد و بعد فرد چهارم موجود شد. خب الآن چهار فرد از طبیعت اینجا موجود است. بنابراین سلب کلی طبیعت تحقق ندارد. اگر این سلب کلی طبیعت که تحقق ندارد بخواهد تحقق پیدا کند. آن نفر اول برود کافی است؟ کافی که نیست. نفر دوم و سوم و چهارم هم که موجود شده است باید برود. پس آن چیزی که بقاءً استمرار نقض العدم به او وابسته است همه وجودات است. پس اگر مراد ما از ناقض عدم ولو ناقض عدم بقاءً باشد، آن فرد چهارم هم در ناقضیت عدم دخالت دارد. کما اینکه فرد اول هم در ناقضیت عدم دخالت دارد. پس اینکه ما می دانیم در مثلا صلِّ، اولین فرد صلوه مطلوب شارع است. یعنی مطلوب وجوبی و الزامی شارع است. فرد دوم و سوم و چهارم و دهم مطلوب نیست اینها به چه معنا است؟ معنایش این است که اگر ما تعبیر می کنیم ناقض عدم یعنی آن چیزی که حدوثا نقض عدم با او تحقق پیدا کرده است. این چیزی نیست جز اول الوجود. با اول الوجود که فرقی ندارد.

سؤآل:

پاسخ: بله بله فرد اول نه فرد اول که ما می خواهم بگوییم نه اینکه بعدش هم حتما فرد دوم بیاید. اول آخه گاهی اوقت اول شما می گویید یعنی در جایی که متعدد فرض کردید می گویید این اولی است و آن دومی و این سومی. این را نمی خواهیم بگوییم که حتما دومی و سومی و چهارمی هم آمده باشند. ما خدا را وقتی می گوییم واحد است نه اینکه متعدد خدا را فرض کردیم. ما می خواهیم بگوییم اولین فردی که از این وجود هست. بحث این است که اولین فرد وجود با آن طبیعت صرفه ای که اینجا داریم هیچ فرقی ندارد همان است.

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد ولی ملاک به همان حدوثش هست. چون بقاء آن ممکن است به یک شیء دیگری متحقق باشد. حالا بقاء آن به این باشد یا به چیز دیگر باشد دخالت ندارد دیگر. بنابراین عرض من این است که ما وقتی این طبیعت صرفه ای که تصویر می شود ملاحظه کنیم می بینیم که این طبیعت صرفه اولا طبیعت بلا أیّ معونهٍ زائده نیست. این یک. یک معونه زائده ای اینجا باید حتما اضافه شود. آن معونه زائده هم نفس فرد علی البدل نیست. آن جوری که شهید صدر فرموده اند که فرد علی البدل با اولین شیء محقق می شود. فرد علی البدل اولی هم محققش است دومی هم محققش است دهمی هم محققش است. بنابراین چرا شما می گویید که با اولی محقق می شود؟ دهمی هم محقق فرد علی البدل است. بنابراین چرا شما می گویید که با اولی محقق می شود؟ دهمی هم محقق فرد علی البدل است. این نکته ای را که می خواهم بگویم چون بعدا در بحث علم اجمالی ما به این نکته می رسیم که حقیقت علم اجمالی چیست این تحلیلی که اینجا من واردش شده ام دخالت دارد در تحلیل حقیقت علم اجمالی که بعدا به آن خواهیم رسید. بنابراین اولا طبیعت بلا

این صرف الوجودی که ما تصویر می کنیم طبیعت بلا معونه زائده نیست. یک لاحظه زائده می خواهد. این یک. آن ملاحظه زائده اش همفرد علی البدل نیست. اولین فردی که به وسیله او نقض عدم شده است. یا بفرمایید آن چیزی که حدوث نقض سلب کلی با او تحقّق پیدا کرده است. نه آن چیزی که بقاء نقض سلب کلی به او مستند است. که باز آن هم همین مشکل

این چیزها را ملاحظات زائد را ملاحظه کنید چیزی نیست جز اول الوجود. هیچ فرقی با اول الوجود اینجا ندارد. بنابراین فرق گذاشتن بین اینکه یک چیزی داریم به نام صرف الوجود و یک چیزی داریم به نام اول الوجود ناشی از این تصور هست که صرف الوجود را طبیعت بلا قیدٍ زائد تصور شده است. چون اول الوجود مشخّص است که طبیعت مع قیدٍ زائد است. یک قید اولیت در آن تصویر شده است. صرف الوجود را طبیعت بلا قیدٍ زائد تصور شده است خب گفته است طبیعت بلا قیدٍ زائد با اول الوجود طبیعت تفاوت دارد. بنابراین به نظر می رسد که این دو تا هیچ فرقی باهم ندارند. یک جایی در تعبیر آقای روحانی در منتقی الاصول هم دیدم تعبیر میکند الطبیعه الصرفه و هی مسمّی به اول الوجود یا المحقق به اول الوجود. یک تعبیری دارد که کأنه طبیعت صرف الوجود و طبیعت اینها یکی هستند و با هم دیگر فرقی ندارند.

سؤال:

پاسخ: وجود علی البدل کافی نیست. نه علی البدل هم کافی نیست. وجود علی البدلی که اولین وجود باشد مطلوب ما است. یعنی اگر وجود علی البدل به نحو علی البدلی مطلوب باشد خب این یکی هست دومی هست سومی هست

سؤال:

پاسخ: نه صرف الوجود نیست این یک چیز دیگر است. وجود علی البدل با صرف الوجودی که اینجا مراد ما هست منطبق نمی شود. ببینید حالا برای روشن شدن مطلب این مطلب را بگویم که ما در علم اجمالی در واقع یک نوع وجود علی البدل داریم. وجود علی البدلی که با اولین فردی که محقق می شود آن محقق نمی شود. ببینید حالا برای روشن شدن مطلب، من می دانم یا این ظرف نجس است یا این ظرف نجس است. درست؟ یکی از این دو تا نجس است. شهید صدر می فرمایند که آن چیزی که من علم به آن دارم احدهما است. و اگر شما یکی از اینها را بشویید، آن چیزی که به آن علم داریم آن محقق شده است. در حالی که وجدانا مطلب چنین نیست. من آن چیزی که به آن علم دارم احدهمای تردیدی است. یعنی ممکن است این باشد ممکن است این باشد. برای اینکه مطمئن شوم که آن که به آن علم دارم حتما تحقق پیدا کرده است هر دو را باید بشورم. و الا یکی از آنها را بشورم که با اولین وجود احدهما تحقق پیدا می کند علم ندارم حتما آن را که علم من به آن تحقق گرفته است شسته شده است. علت اصلی اش این است کلمه احدهما دو جور ملاحظه دارد. یک احدهما به نحو تردیدی هست که حتی با تحقق خارجی هم از تردیدش خارج نمی شود. احدهمایی که این تحقق خارجی این احدهما را معیّن نمی کند. ولی یک احدهمایی هست قبل از وجود نامعیّن است و با وجود معیّن می شود.

علی البدل. احدهما هایی که می خواهم بگویم هر کدام وجودی که اول تحقق پیدا کرد آن مصداقش هستند. این احدهما همان احدهمایی هست که اول الوجود است. این چیزی هست که منهای وجود تعیّن ندارد. ولی وقت وجود پیدا کرد تعیّن پیدا می کند. حالا من در آن مثالی که گفتم من می دانم یکی از این دو تا نجس است. یکی را که بشورم من نمی دانم آن نجس را شسته ام یا خیر. شاید شسته باشد و شاید نشسته باشم. هر دو را هم بشورم نمی دانم با کدام امتثال تحقق پیدا کرده است. هر دو را هم بشورم علم پیدا می کنم که حتما آن که احدهما بوده است شسته شده است؟ ولی باز هم

یعنی بعد از امتثال هم تردید باقی است. تردید فقط مال قبل از امتثال نیست. بعد از امتثال هم تردید است. بحث این است ما یک سری مفهوم علی البدلی داریم که این مفهوم علی البدل با تحقق خارجی از علی البدلیت به معیّن تبدیل می شود. آن چیست؟ آن همان اول الوجود است. گاهی اوقات من به آب احتیاج دارم، به خوردن نیاز دارم، به نوشیدن نیاز دارم، این اولین نوشیدنی که انجام می دهم نیاز من برطرف شده است. نوشیدن دوم و سوم و چهارم نیاز من را برطرف نمی کند. آن چیزی که عطش من را فرو می نشاند اولین وجود نوشیدن است. نه به نحو علی البدل که نوشیدن اول و نوشیدن دوم

سؤال:

پاسخ: این علی البدل نیست. یعنی اگر علی البدل تعبیر می کنیم به اعتبار قبل از ظرف تحقق است که علی البدل است. وقتی محقق شد معیّن می شود. بحث این است. ما این وجود علی البدل را که ملاحظه می کنیم گاهی اوقات آن وجودی را که تمام الهویه اش بدلیت است که حتی با تحقق خارجی هم از علی البدلیت خارج نمی شود.

سؤال:

پاسخ: بله اگر این باشد این با وجود اول حاصل نمی شود. ولی ما فرض این است که صرف الوجودی را که می خواهیم بگوییم یک صرف الوجودی می خواهیم تصویر کنیم که با وجود اول محقق شود.

سؤال:

پاسخ: صبر کنید.

این نکته را توجه فرمایید ما مشخصات فردیه را نمی خواهیم بگوییم دخالت دارد. وجود اول بماهو وجودٌ اول للطبیعه. به طوری که اگر آن طبیعت بدون جمیع مشخّصات فردیه می توانست در خارج تحقق پیدا کند آن امتثال شده بود. این تصویر

مرادم این است که ما الآن این شرب ماء که تحقق پیدا می کند این شرب ماء یک طبیعت شرب ماء با آن تحقق پیدا کرده است یک خصوصیات فردیه دارد. زمان خاص مکان خاص حجم آب سردی و گرمی آب و این ویژگی ها که به آن کار نداریم. آن چیزی که با آن اصل طبیعت تحقق پیدا کرد. ولی یک ویژگی ای زائد بر آن این است که اول الوجود طبیعت است. هنوز قبل از او، اولین وجود یعنی قبل از او وجودی نبوده است. به این معنا نه اینکه بعد از او وجود آمده است. وجودی که لم یسبقه وجودٌ. این ملاحظه را باید بکنیم. اگر این ملاحظه را با طبیعت اضافه نکنیم، این محققش نیست. پس بنابراین این صرف الوجودی که ملاحظه میکنیم دقیقا باید همان ملاحظه اول الوجود به آن ضمیمه شود تا با اولین وجود محقق شود. و الا اگر هیچ ملاحظه ای نشود طبیعت بلا أیّ معونهٍ زائد چرا با این فرد، دومی سومی چهارمی دهمی نباشد؟ چون آن صرف الوجود نسبتش به تمام اینها علی السویه است. و اینکه آن طبیعت حاکی از یک فرد است. یا حاکی از جمیع افراد است. در محکی آن تعدد را لحاظ کردیم یا نکردیم نسبت به این هم ابهام دارد. ما باید این طبیعت را اولا بگوییم متعلّقش یعنی این طبیعت را به گونه ای ملاحظه کنیم که اشاره به یک فرد داشته باشد. نه اشاره به افراد متعدد. وحده المحکی یک. این محکی ای که به آن اشاره دارد معیّن هم نباشد و غیر معیّن باشد. و با اولین وجود هم معیّن شود. عدم تعیّنش به نحوی نباشد که با

این چیزی نیست جز همان اول الوجود

سؤال:

پاسخ: یعنی چه؟ یعنی ما در واقع آن چیزی ملاحظه می کنیم یعنی می گوییم آن چیزی که قبل از آن لم یصدقه وجودٌ. تو این را برای من بیاور. این مصلحت من را چیز می کند. حالا این را قبل ملاحظه کنیم یا بعد ملاحظه کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه تعیّنش بعد از وجود است. ولی می گویم چه زمانی

ملحوظ این اول الوجود هست که با تحقق خارجی تعیّن پیدا می کند. این شیء معیّن را شما قبل ملاحظه کنید ملاحظه شما قبل باشد یا بعد باشد فرقی ندارد. ملحوظ یکی است. ملحوظ این شیئی است که به وجود متعیّن می شود یا متعیّن شده است. یعنی ببینید یک وجودی طبیعت دارد که این وجود قبل از اینکه من محقّقش کنم تعیّن نداشته است در عالم ذهن وقتی تصوّرش می کنم تحقق خارجی نمی بخشم آن را هنوز تعیّن ندارد. ولی بعد از اینکه موجودش کردم معیّن شده است. خب این شیئی که تعیّن خاص به وجود پیدا می کند که اول الوجود است، این اول الوجود البته ببینید بعد از وجود که ما می بینیم خصوصیات فردیه هم هست. یک چیزهای دیگری هم می توانیم بعد از وجود ملاحظه کنیم. ولی آن حیثیت اول الوجودی اش چه قبل از تحقق باشد چه بعد از تحقق باشد. چه قبل از تحقق به آن نگاه کنیم ملاحظه ما نه ملحوظ، ملاحظه ما چه قبل از وجود باشد چه بعد از وجود باشد این تغییری نمی کند. یک چیز را داریم نگاه می کنیم و آن هم اول الوجود است. این صرف الوجودی که اینجا ما می خواهیم ملاحظه کنیم با اول الوجود هیچ فرقی ندارد. معمول آقایان هم اصلا این را ندارند. این تعبیری هست که به نظرم در کلام آقا ضیاء دیدم. آقا ضیاء در کلامشان این تفکیک هست و اقای صدر هم از ایشان ظاهرا گرفته اند ولی آقایان دیگر این تفکیک بین صرف الوجود و وجود اول و امثال اینها را

سؤال:

پاسخ: صرف الوجود را این ماهیت مبهمه. بحث من این است که اگر این ماهیت مبهم باشد حتی ابهامی که به تحقق هم نخواهد ابهامش برطرف شود، این معنا ندارد که با اولین وجود امتثالش تحقق پیدا کند. این که می گویید ماهیتی هست که به وجود تحقق پیدا می کند یعنی اول الوجود دیگر. این غیر از اول الوجود که چیزی نیست. این است که به نظر می رسد که این دو مطلب با هم تفاوتی ندارد. خب حالا بیاییم به حکم مسئله بپردازیم. اینجا یک تعبیری در کلام آقای هاشمی هست من می خواهم فقط

ما قبلا این مطلب را یک توضیحی در موردش دادیم که ملاک انحلالی بودن چیز شمولی بودن و بدلی بودن ملاک نیست. جایی که تکلیف انحلالی باشد آن ذات تکلیف در مقام تعلّق تکلیف انحلالی باشد آنجا برائت جاری می شود و جایی که در مقام تعلّق تکلیف انحلالی نباشد آنجا برائت جاری نمی شود. آقای صدر این تعبیر را به این شکل نپذیرفته بودند که کلام مرحوم آخوند بود فرموده بودند که بحث سر شمولیت و بدلیت هست. و بعد گفته بودند چون ضابطه اصلی این است که جای که شک در سعه دایره محرکیّت مولوی باشد مجرای برائت است و جایی که در سعه دایره محرّکیت مولویه شک نداشته باشیم مجرای اشتغال است که ما عرض می کردیم که تطبیق این بر آن ضابطه ای که ایشان می گوید درست نیست. یک تعبیری اینجا ایشان دارد در آن قسم اول را که ذات طبیعت بلا أیّ معونهٍ متعلّق حکم است ایشان می گوید که اینجا اگر ذات طبیعت متعلّق طبیعت حکم باشد در اوامر مجرای اشتغال هست در نواهی مجرای برائت است. بعد تعبیرش این است که می گوید ما بحث هایش را مفصل قبلا بحث کردیم اینجا نمی خواهیم بحث کنیم. ایشان می گوید دو فرق بین امر و نهی وجود دارد که اشاره کردم یک فرق این است که امر وقتی واحد باشد با یک وجود محقق می شود و با انعدام همه وجود ها معدوم می شود. این یک نکته. فرق دوم اینکه ظهور امر در این است که تکلیف واحد است ولی نهی ظهورش در انحلالیت است.

و انما الّذي نشير إليه هنا هو ان الشك في انطباق متعلق النهي بلحاظ كل‏ من‏ الفرقين‏ مجرى للبراءة فانه بعد أن كان الطبيعة عين الفرد و منطبقا عليه أصبح الشك في الشبهة التحريمية شكا في سعة دائرة المحركية المولوية

این تعبیر در کلام آقای حائری نیست. در تقریرات آقای حائری بعد ان کان الطبیعه عین الفرد نیامده است. ولی اینجا این تعبیر را آورده اند. بعد ان کان الطبیعه عین الفرد. خب بحث من این است که این عین فرد و منطبق علیه یعنی چه؟ اولا مراد از این طبیعت چه طبیعتی است که عین فرد است؟ طبیعت به نحو صرف الوجودی عین فرد است؟ به نحو مطلق وجودی؟ آن فردی هم که طبیعت را می گویید منطبق علیهم فرد است چه چیزی را منطبق علیه اش قرار دادید؟ این عبارت خب ابهام خیلی عجیبی دارد که طبیعت عین الفرد است یعنی چه منطبق علیه است. نکته مهم تری که می خواهم عرض کنم این چه فارق بین امر و نهی است. اگر طبیعت حالا فرض کنید مراد از طبیعت صرف الوجود طبیعت است. فرد هم اولین فرد طبیعت است. خب این طبیعت منطبق است بر اولین فرد آن. خب این اولین فرد محبوب باشد یا مبغوض باشد؟ محبوب باشد یا مبغوض باشد می گویید محبوب باشد شک در سعه دایره اش نیست. مبغوض باشد شک در سعه دایره اش است. خب هر دو اش مثل هم هست. چون محبوب باشد نمی دانم این فرد مشکوک اگر با این فرد مشکوک انجام دهم این صرف الوجود تحقق پیدا می کند اول الوجود مصداقش هست یا نیست. مبغوش هم باشد باز با این فرد مشکوک بخواهم محقق کنم آن هم نمیدانم. یعنی اگر آن را ترک نکنم. آن را بیاورم. آن فرد مشکوک را اگر بیاورم نمی دانم این صرف الوجودی که محبوب است تحقق پیدا کرده است یا تحقق پیدا نکرده است. چه فرقی هست بین این طبیعت عین فرد این تعبیر ایشان در واقع اینجا می خواهد

هذا هو سر الفرق بین شبهه الوجوبیه و التحریمیه. چطوری این سرّ الفرق هست؟ سرّ فرق بین شبهه تحریمیه و وجوبیه این طبیعت عین فرد هست. حالا یک مقداری این بحث را ادامه اش را فردا عرض می کنم. یک نکته ای را اینجا می خواهم عرض کنم آن این است که بحث آقای روحانی در منتقی الاصول را ملاحظه کنید. این بحث را ایشان مستقل شبهه موضوعیه را در اول جلد پنجم دارد. اینجا یک مختصراتی به بحث های نمی دانم صرف الوجود معنایش چیست آن بحث های آقا شیخ محمد حسین را که بحث هایش را کرده ایم و وارد بحث هایش نمی شویم. ولی اینکه ضابطه جریان برائت در شبهه موضوعیه و تحریمیه چیست آن را اول جلد پنجم بحث کرده است. سه جهت ایشان بحث را طرح کرده است. جهت سومش مورد بحث ما است. فعلا به بقیه بحث هایش کاری نداریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد